

## نظریه معنایی «اصالت ظهور» در اصول فقه شیعه

اثر: دکتر علی افخمی

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

و آقای غلامحسین نودهی

(از ص ۳۴۱ تا ۳۶۲)

### چکیده:

پیشینه معنا در زبان‌شناسی حکایت از آن دارد که زبان‌شناسی صورت‌گرا به دلیل داشتن رویکردی تجربیدی به زبان و بی‌توجهی به بافت از پرداختن به قضیه معنا چشم پوشیده است. در مقابل آن، زبان‌شناسی نقش‌گرا از منظر کاربردشناسی و فرازبانی فقط توانست تا قلمرو خاصی از عهده تبیین معنایی زبان برآید: یعنی در مواردی از منظر شنونده و خواننده از درک کامل جملات مبهم عاجز ماند. نگارنده بر آن است که نشان دهد در آنجا که زبان‌شناسی نقش‌گرا در ابهام‌زدایی از جملات مبهم کارایی ندارد زبان‌شناسی صورت‌گرا می‌تواند - چنانکه در شاخه نحو نقش مؤثر خود را ایفا نموده - در کنار زبان‌شناسی نقش‌گرا در قالب یک نظریه معناشناختی هم از کارایی توصیفی برخوردار باشد. چنین رویکرد تلفیقی را می‌توان به نظریه لیچ نزدیک دانست که در زبان‌شناسی چندان مورد توجه قرار نگرفته است. اما این رویکرد بیش از هزار سال است که توسط اصولیین مسلمان مطرح گردیده و در علم اصول فقه به نظریه «اصالت ظهور» معروف است. نظریه اصالت ظهور که مبتنی بر اصل مهمی به نام «اصل تبادل» در اصول فقه است، از نظریه‌های جامع و کارآمد در امر استنباط می‌باشد که متکفل کشف احکام شرعی از متون فقهی است.

واژه‌های کلیدی: اصول فقه، اصالت ظهور، تبادل، شم‌زبانی، زبان‌شناسی.

### مقدمه

نظریه پردازی تلاشی است برای تبیین پدیده‌ها و یا درک پیش‌بینی روابطی که هنوز آشکار نشده است. بر این اساس، وظیفه هر نظریه فراهم آوردن چهارچوبی برای مشاهده، شیوه تحقیق و درک رویدادهاست، با وجود این نظریه‌ها مطلق نیستند و نمی‌توانند توضیحی دائمی برای یک پدیده باشند، بلکه همواره در حال توسعه هستند و ممکن است پس از مدتی به نظریه‌های جدید و متفاوتی تبدیل شوند.

بی‌شک در زیانشناسی هم مانند سایر علوم، نظریه‌پردازی‌های متعددی در زمینه موضوعات مختلف زبانی انجام شده است که ضرورتاً فقط به یکی از جنبه‌ها و یا وجهی از وجوه یک پدیده زبانی توجه می‌شود.

اما در میان این تنوع نظریه‌ها در زیانشناسی، مطالعه زبان همواره با دو نظریه رقیب دنبال شده است یکی زبان‌شناسی صورتگرا (Formal linguistics) و دیگری زبان‌شناسی نقش‌گرا (Functional linguistics) و کمتر شق سوم یا تلفیقی از آن دو مطرح بوده است؛ بخصوص در زمینه معنی‌شناسی این موضوع بیشتر نمایان است. پدیده‌های زبانی از جمله ابهام و ابهام‌زدایی از جمله مواردی است که در این حوزه همواره با یکی از این دو رویکرد روبرو بوده است: یعنی یا صرفاً با رویکردی صوری بدان پرداخته شده است و یا نقشی. نگارنده در این مقاله مدعی است که اصولیین اسلامی در معنی‌شناسی متون فقهی، تلفیقی از دو رویکرد صورتگرا و نقش‌گرا را در ابهام‌زدایی از جملات مبهم اعمال می‌کنند. این نظریه در اصول فقه شیعه تحت عنوان «اصالت ظهور» مبنای تمامی اصول لفظیه (مظفر ۱۳۷۶، ص ۳۶) محسوب می‌شود.

### بیان مسئله

با توجه به اینکه دو نظریه زیانشناختی صورتگرا و نقش‌گرا به عنوان دو نظریه هر کدام از یک زاویه به مسئله ابهام پرداخته‌اند و طبعاً هر یک به تنهایی در تبیین ابهام و

استنباط معنای حقیقی جملات مبهم کارآیی لازم را ندارند، بنابراین جستجوی یک نظریه جامع که بتواند از عهده این امر برآید ضروری می‌نماید. از نظر فقهای اسلام مسئله استنباط و ابهام‌زدایی در اصول فقه مسئله‌ای نیست که بتوان و خیل عظیم مکلفین مسلمان بی تفاوت از آن گذشت را منتظر گذاشت تا یک نظریه جامع زیانشناختی از راه برسد که به کمک آن بتوان احکام شرعی را از متون فقهی استخراج کرد. اصولیین مسلمان از حدود هزار سال پیش، یعنی بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) بر طبق اصول خاصی دست به استنباط احکام شرعی از متون کتاب و سنت می‌زدند و بدین ترتیب تکلیف مسلمین را نسبت به مسائل مبتلابه از نظر شارع اسلام روشن می‌ساختند. سوال اصلی این است که اصولیین بر اساس کدام نظریه زیانشناختی و چگونه به رفع ابهام از جملات مبهم از متون فقهی مبادرت می‌ورزیده‌اند و این نظریه در مقایسه با نظریه‌های موجود در زیانشناسی چه اندازه از کارآیی لازم برخوردار است.

### محدودیت مسئله

با توجه به این که تمامی این گونه استنباط‌ها از دو منبع کتاب و سنت صورت می‌گیرد، لذا منظور از ابهام در این تحقیق شامل هر نوع پوشیدگی و نامعینی و نامفهومی واژه‌ها، عبارات و جملات می‌باشد، به جز پدیده «مهمل» (بی معنا) و پدیده‌های ادبی و هنری مانند ابهام، طنز دو پهلو، و طعن که متون فقهی از آن مبرا است. (هادوی تهرانی ۱۳۷۷، ص ۲۹۸) و منظور از ابهام‌زدایی هم شناخت ابهام در سخن نویسنده (نوشتار) و کشف معنای حقیقی آن توسط خواننده است. به همین دلیل قلمرو این تحقیق به زبان نوشتار محدود می‌شود نه گفتار.

### اهداف پژوهش

- ۱- بررسی تطبیقی رویکردهای زیانشناسان و اصولیین در ارتباط با پدیده ابهام
- ۲- بررسی مبانی نظریه معنایی علم اصول فقه

### پیشینه معنا در نظریه‌های زبان‌شناسی

در زبان‌شناسی ساختگرا به عنوان نخستین زبان‌شناسی علمی، اصولاً معنا، محلی از اعراب نداشت و رویکرد علمی بلومفید (۱۹۳۳) از معنا به عنوان نقطه ضعف در مطالعه زبان منجر به تلاش‌هایی برای خارج کردن معنا، به طور کلی از عرصه مطالعات زبان‌شناختی شد. برای نسل بعد از بلومفید زبان‌شناسی در قالب آواشناسی و واج‌شناسی و احیاناً واژ-واج‌شناسی عرضه گردید. نحو به قدری انتزاعی تلقی می‌شد که آن را ورای افق کشف می‌دیدند. البته این نگرش در اواخر دهه ۱۹۵۰ بعد از کشف محوریت نحو توسط چامسکی تغییر پیدا کرد؛ اما او نیز همچون ساختگرایان معنی را روی هم رفته مغشوش‌تر از آن می‌دانست که در خور تامل جدی باشد. (لیچ ۱۹۸۳، ص ۱)

از نظر چامسکی به عنوان یک زبان‌شناس صورتگرا، وظیفه زبان‌شناسی مطالعه علمی توانش زبانی بود. وی که زبان را آینه ذهن می‌دانست، با کنار گذاشتن کنش زبانی به عنوان امری متأثر از عوامل غیرزبانی و تاکید بر مطالعه توانش به عنوان دانش زبانی فطری یا اکتسابی سخنگویان زبان، مطالعه زبانی را در واقع به داده‌های بسیار انتزاعی فارغ از مسائل بافت و کاربرد محدود کرد. (همان، ص ۳)

هر چند نظریه چامسکی (زبان‌شناسی زایشی) تا مدت‌ها نظریه مسلط در زبان‌شناسی بود، اما تنها تفکر زبان‌شناختی در زمانه خود نبود. در نیمه دوم قرن بیستم همزمان با طرح نظریه وی، تفکر زبان‌شناختی متن - بنیاد (text linguistics) مطرح گردید، به طوریکه در دهه شصت، کاربرد زبان در نظریه پردازیهای زبانی راه یافت و پژوهش‌های جامعه‌شناسان و نیز برخی از مردم‌شناسان، مطالعه زبان را بر مبنای علمی استوار ساخت.

شاگردان ناراضی چامسکی در مکتب زبان‌شناسی زایشی، معناشناسی را به عنوان پایه و اساس نظریه‌های زبان‌شناسی قرار دادند. در اوایل ۱۹۶۰ کتز و همکارانش معنا را در یک نظریه زبانی صورتگرا لحاظ کردند؛ اما به محض اینکه معنا در زبان جایگاه محوری پیدا کرد دریافتند که نمی‌توان این مسئله را که چگونه

معنا از بافتی به بافت دیگر تغییر می‌کند نادیده گرفت. به این ترتیب زیانشناسی آنان به سمت کاربرد شناسی سوق یافت. (همان) معناشناسان زایشی اعم از مک کاولی، لیکاف و دیگران هم که معنا را در یک ژرف ساخت بسیار انتزاعی و پیچیده گنجانده بودند، به زودی به محدودیت نظریه خود در معناشناسی و کاربردشناسی پی بردند و تلاش آنها به خاطر کثرت انتقادات مخالفین با شکست روبرو شد. در این اثنا چامسکی و دیگران به تعریفی محدودتر از حوزه این نظریه، یعنی به نظریه معیار گسترش یافته علاقه‌مند شدند که بعدها به نظریه گسترش یافته تجدید نظر شده تبدیل شد. با وجود این در مدل‌های دستور زایشی، نحو محوریت دارد و معنا به یک جایگاه حاشیه‌ای رانده شده است و کاربرد شناسی هم در این مدل جایی ندارد. به علاوه چامسکی چنان بر روی استقلال نحو به عنوان یک اندامواره ذهنی از ملاحظات کاربرد و نقش‌های زبان تاکید ورزید که دستور زایشی به صورتگرایی شدید رسید. از حدود ۱۹۷۰ به این سو این نظریه به طور روزافزون جایگاه خود را به عنوان نظریه مسلط زبان‌شناسی از دست داده است. (همان)

### معنی‌شناسی صورتگرا و نقشگرا

چنانکه در آغاز سخن گفتیم در جریان بررسی‌های زیانشناختی، مطالعات معنایی به دو طریق دنبال می‌شده است: یکی معنی‌شناسی که موضوع آن مطالعه ساختار معنایی (معنای بالقوه زبان) است و دیگری کاربرد شناسی که به مطالعه معنا در بافت موقعیت (معنای بالفعل) می‌پردازد. این دو نظریه در سطح وسیعتر معمولاً با عنوان معنی‌شناسی صورتگرا و معنی‌شناسی نقشگرا معرفی می‌شوند. معنی‌شناسی صورتگرا یا محض (fromal/pure semantics) یکی از شاخه‌های سه‌گانه نشانه‌شناسی است که معنا را صرفاً خاصیت عناصر یک زبان منتزع از گوینده و شنونده و موقعیت‌های اجتماعی می‌شناسد. یکی از مهمترین نظریه‌های صورتگرایان در زمینه معنا، «معنی‌شناسی واژگانی» است. معنی‌شناسی واژگانی بخشی از نظریه معنایی زبان است که در آن ساختار معنایی واژه‌ها (واحدهای

واژگانی) با استفاده از دو روش متمایز مطالعه می‌شود: روش اول مبتنی بر عناصر معنایی اولیه است که در آن معنای واژه در چهارچوب مجموعه‌ای از عناصر معنایی مطالعه می‌گردد. این روش به معناشناسی مولفه‌ای (componential semantics) معروف است. (کمپسون ص ۱۸) روش دوم مبتنی بر روابط موجود میان واژه‌هاست: روابطی مانند هم معنایی، تضاد شمول معنایی و غیره که در آن معنای واژه به عناصر اولیه تجزیه نمی‌شوند، بلکه واژه‌ها از طریق شبکه‌ای که ارتباط آنها را به وضوح نشان می‌دهند، به یکدیگر مربوط می‌شوند. کتز و فودور (۱۹۷۵) از جمله کسانی هستند که از این روش استفاده کرده‌اند. (کروس ۱۹۸۶ ص) به نظر کتز و فودور تعبیر یک جمله در شرایط خاص، گزیده‌ای از میان تعبیری است که جمله به تنهایی دارد. یعنی یک واحد زبانی یکسری معانی کامل و از پیش تعیین شده دارد که در مورد واژه‌ها می‌توان گفت همان معانی است که در فرهنگ لغت درج شده است.

آنها در کتاب «ساخت یک نظریه معانی» (۱۹۶۳) برای یک نظریه معنایی ویژگی‌هایی برشمرده‌اند که یکی از آنها این است که نظریه معنایی باید بتواند از جملات مبهم ابهام‌زدایی کند و معتقدند که برای ابهام‌زدایی از دانش معنایی اهل زبان و روابط میان اجزای جملات باید استفاده شود به عنوان مثال:

The bill is large but need not be paid

دانش معنایی سخنگو که مورد توصیف نظریه معنایی قرار می‌گیرد توان ابهام‌زدایی از جملات مبهم را با استفاده از روابط معنایی موجود بین اجزاء و عناصر جملات را دارد؛ بدون اینکه شرایط بافتی حاکم و ناظر بر کاربرد آن جملات و یا تفاوتها و تنوعات فردی که در کاربرد آن جملات مدخلیت دارند در دسترس باشد.

آنها معتقدند اطلاعات بافتی نمی‌تواند جمله را از ابهام خارج سازد و یا با معنای جمله مطابقت نماید برای مثال جمله "This is The happiest night of my life". را که در خلال روز بیان گردیده در نظر بگیرید. روشن است که این جمله در این

بافت، منطبق با معنای جمله یعنی شادترین شب نیست. از این رو نتیجه می‌گیریم که بافت به معنای لغوی جمله کمکی نمی‌کند.

بر اساس نظریه کتز و فودور، معنایی که سخنگوی بومی یک زبان از یک جمله در بافت استنباط می‌کند در واقع یکی از معانی جمله منتزع از بافت است. به طور کلی یک جمله نمی‌تواند معنی یا معنایی‌ای در بافت داشته باشد که خارج از بافت چنین معنی یا معنایی از آن استنباط شود.

بنابراین با فراهم نمودن اطلاعات بافتی مناسب نمی‌توان هر جمله‌ای را در هر تعبیری به کار برد؛ زیرا معنی یا معنایی که سخنگویان بومی آن زبان از یک جمله در بافت استفاده می‌کنند بخشی از معنایی است که آن جمله خارج از بافت دارد.

کتز و فودور تاکید ورزیده‌اند که با تبدیل کلام به یک جمله مرکب و جایگزین کردن حروف ربط به جای نقطه در مرز جملات، مسئله تعبیر معنای جملات با استفاده از اطلاعات بافت زبانی به مسئله تعبیر معنای یک جمله خارج از بافت تقلیل می‌یابد.

این نظریه رویکردی است متعلق به زبان‌شناسان صورتگرا که زبان را یک پدیده ذهنی - روانشناختی می‌دانند و آن را به عنوان یک نظام مستقل بررسی می‌کنند. بر اساس این نظریه همگانی‌های زبان فطری ذهن انسان است و به همین دلیل زبان‌آموزی کودک را در پرتو استعداد فطری زبان‌آموزی توجیه می‌کنند. (دبیرمقدم

۱۳۷۸، ص ۱۰۷)

نقشگرایان که زبان را به عنوان یک پدیده اجتماعی برای برقراری ارتباط می‌پندارند به این نکته تکیه دارند که زبان در خلاء نشو و نما نمی‌کند، بلکه در برخوردهای اجتماعی اهل زبان بر حسب وظیفه‌ای که در موقعیتهای مختلف بر عهده دارد شکل می‌گیرد. بر اساس این نظریه، صورت و کاربرد زبان از یکدیگر مجزا نیستند و نقش زبان نیز تابعی از عوامل پیچیده تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و نیازهای فردی اهل زبان است، از اینرو نظریه‌های عام و علمی زبان را نیز باید از رهگذر بررسی روابط و تعامل زبان و فرهنگ و عوامل اجتماعی جستجو کرد. در

این بررسی، تنها به سطح جمله اکتفا نمی‌شود، بلکه تبلور واقعی زبان در ارائه پیام و کل گفتمان است.

در رویکرد نقش‌گرایی داده‌های زبانی معمولاً در بافت غیرزبانی خود مورد بررسی قرار می‌گیرند، نه به عنوان داده‌های مستقل و بافت زدوده؛ و یافته‌های آنها با اتکاء به مطالعات آماری پدیده مورد نظر یا با استفاده از شم جامعه زبانی (گروهی از اهل زبان) تعیین می‌گردد. (لابنز ۱۹۹۵، ص ۲۳۶)

### ابهام‌زدایی در زبان‌شناسی

ابهام مقوله‌ای است معنایی و معمولاً به خاصیت جمله‌هایی اطلاق می‌شود که بیش از یک طریق، تعبیر و تفسیر می‌شوند و نشانه‌های کافی در جمله (بافت) برای برگزیدن یک تعبیر وجود ندارد. (کرنیچ، ۱۹۷۱، ص ۱) طبق این تعریف ابهام موجود در واژه یا عبارت و یا جمله معمولاً در بافت رفع می‌شود. بنابراین مسئله ابهام‌زدائی قاعدتاً در حیطه «معنی‌شناسی محض» قرار نمی‌گیرد. زیرا معنی‌شناسی محض با توجه به محدودیتی که در غایت و روش خود در بررسی‌های زبان‌شناختی دارد اصولاً در مقام امر ابهام‌زدائی نیست. زبان‌شناس ابهام‌شناس است نه ابهام‌زدا. (۱۲) این نوع رویکرد که با بعد معنایی زبان به عنوان یک سیستم سر و کار دارد و ارتباطات نظام‌مند بین لغات و جملات را مشخص کرده و توصیف می‌کند فقط می‌تواند از طریق «تحلیل مولفه‌ای» (بالمر ۱۳۶۶، ص ۱۴۷) صورت‌های مبهم برخی از عبارات یا جملات را که به صورت مجزا ظاهر می‌شوند پیش‌گویی کند. مثلاً در عبارت «کتاب مرد قد بلند» اگر معلوم نباشد که صفت «قد بلند» متعلق به کدامیک از کلمات «کتاب» و یا «مرد» است، با تحلیل مولفه‌ای می‌توان دریافت که «قد بلند» با «مرد» قابلیت همنشینی دارد و صورت «کتاب قد بلند» غلط است. ولی در ترکیب «بطری شیر خشک» این شیوه ابهام‌زدائی کارآمد نیست چون کاربرد هر دو صورت «بطری خشک» و «شیر خشک» امکان‌پذیر است و طبق تعریفی که از ابهام به عمل آمد چنین عبارات یا جملاتی که در یک پردازش سریع ذهنی ابهامشان از بین می‌رود



دیگر مبهم نیستند. به همین دلیل در «معنی شناسی کاربردی» که معنای صورت‌های زبانی در بافت اجتماعی و موقعیت کاربرد و با توجه به عوامل مختلف موثر در آنها مطالعه می‌شود؛ دو مفهوم کلیدی «بافت زبانی» (linguistic context) و «بافت موقعیت» (context of situation) در رفع ابهام از زبان، نقش تعیین کننده‌ای دارند. یعنی سخنان مبهم که معمولاً در سطح منتزع از بافت پدیدار می‌گردند با قرار گرفتن در بافت حاکم بر آن، نقاب از چهره خود برداشته و معنای خود را آشکار می‌سازند (لیج ۱۹۸۱، ص ۱۴). مثلاً جمله «من بهترین سالهای عمرم را در این خانه گذرانده‌ام» می‌تواند هر دو تعبیر معنایی زیر را به خود اختصاص دهد: ۱- من بهترین سال‌های عمرم را - به نحوی که معلوم نیست به خوشی یا بدی بوده است - در این خانه گذرانده‌ام. ۲- سال‌هایی که من در این خانه گذرانده‌ام سالهای خوب و خوشی بوده است. در ادامه سخن، زمانی که گوینده می‌گوید: «خدا را شکر که از شرّ این صاحب خانه لعنتی نجات پیدا کردیم.» به شنونده این فرصت را می‌دهد که تعبیر اول را برگزیند و آن را به این صورت تعبیر کند که: من بهترین سالهای عمرم را در این خانه تلف کرده‌ام. در نتیجه بافت زبانی خود حاوی عناصر لازم و کافی برای رفع ابهام است.

در مورد بافت موقعیت وقتی گفته می‌شود. «شیرهای ما را دزدیده‌اند» و هیچ بافت زبانی نباشد که ابهام آن را رفع نماید بافت موقعیتی که این سخن در آن به کار رفته است می‌تواند ابهام را برطرف نماید. این بافت می‌تواند یک باغ وحش یا یک لبنیات فروشی و یا یک لوازم ساختمانی باشد.

### ابهام زدایی در اصول فقه

مطالعات فقهی نشان می‌دهد علم اصول که به عنوان یک علم ابزاری در خدمت استنباط احکام شرعی از متون کتاب و سنت است، از این رویکردهای زبان‌شناختی در تبیین ابهام و رفع آن از جملات بهره برده است. برای نمونه اصولیین برای استنباط احکام شرعی در ارتباط با بافت زبانی این مثال را می‌زنند: «رأیت اسداً

یرمی» یعنی شیری را دیدم که تیر می اندازد. اینکه منظور از «شیر» کدام شیر است، شیر درنده یا شیر شجاع؟ به کمک قرینه لفظی «یرمی» و تحلیل مؤلفه‌ای آن از جمله ابهام زدایی می‌کنند. (فیض ۱۳۷۶، ص ۱۸۶) در مورد بافت موقعیت هم اصولیین با در نظر گرفتن شرایط راویان اخبار و شان نزول آیات به رفع ابهام از روایات و آیات مبهم می‌پردازند. به عنوان مثال: دانش مربوط به آیات ناسخ و منسوخ که خارج از بافت کلام قرآن است ابهام حاصل از دو آیه زیر را برطرف می‌کند: لا اکراه فی الدین... (بقره ۲۵۸) و اقتلوا المشرکین... (توبه ۳۷) که اولی ناسخ است و دومی منسوخ. (همان، ص ۲۵۲)

اما یک سوال در مقابل این دو علم مطرح است و آن این است که اگر متن مکتوب و مبهمی در اختیار داشته باشیم که در آن هیچ قرینه‌ای اعم از بافت زبانی و بافت موقعیت در میان نباشد که معنای سخن مبهم را آشکار نماید در این صورت تکلیف چیست؟

به نظر می‌رسد این سؤال از قلمرو معناشناسی خارج است و پای تفسیر به میان آمده است. به همین دلیل زبان‌شناسان در مقام خواننده یا شنونده به ابهام زدایی نپرداخته‌اند. اما اصولیین که خود را ملزم به استنباط احکام شرعی از متون فقهی (کتاب و سنت) می‌دانند در مقام تعیین تکلیف، به هیچ روی، جملات و عبارات مبهم را بر نمی‌تابند، چرا که از واقعیت ابهام تکلیف روشنی بر نمی‌خیزد. اینان برای ابهام زدائی از چنین جمله‌هایی که نمی‌توانند به کمک امکانات معنا شناختی و کاربرد شناختی رفع ابهام شوند به شیوه‌های دیگر تمسک می‌جویند که در اصول فقه از آن بعنوان اصول لفظیه یاد می‌شود که بخش مهمی از مباحث علم اصول فقه را تشکیل می‌دهد.

یکی از اصول لفظیه «اصالت حقیقت» نام دارد مثلاً اگر در جمله «رأیت اسداً» قرینه لفظی «یرمی» وجود نداشته باشد و شنونده نمی‌داند که منظور متکلم از «اسد» معنای حقیقی آن است یا مجازی، در اینجا طبق این اصل، جمله باید بر معنای حقیقی حمل شود نه مجازی (محقق داماد، ۱۳ ص ۴۲)؛ و یا در بحث «اوامر» مسئله

این است که آیا پس از صدور امر، مکلف باید فوراً مطلوب یا مأمور به را به انجام رساند و ایجاد کند، یا در وقت دلخواه و با تعلل هم می‌تواند این کار را صورت دهد؟ مشهور نظر اصولیین معاصر در این است که امر به اصل طلب دلالت دارد و اقتضای بیش از آن را ندارد. چنان که منظور امر فوریت باشد باید قرینه‌ای ارائه نماید. (همان، ص ۵۴) بدین سان اصولیین با بهره‌گیری از مفاهیم و روش‌های موجود در زبان‌شناسی به توصیف و تبیین شیوه‌های ابهام‌زدایی در اصول فقه می‌پردازند.

#### چهارچوب نظری اصولیین در ابهام‌زدایی:

تاریخ زبان‌شناسی نشان می‌دهد که در سنت زبان عربی ساخت‌گرایی محض هیچگاه مطرح نشده است و بکله همواره با مسائل کاربردی و نقشی آمیخته بوده است.

در معناشناسی هم دانشمندان اسلامی برای درک پیام الهی از متون قرآن و سنت و تفسیر آیات قرآن همین رویکرد را در پیش گرفته‌اند. مسلمانان هیچگاه ساخت محض را مورد مطالعه قرار ندادند. بلکه در مطالعات زبانی، ساخت را در چهارچوب نقش مطالعه کردند یعنی در مطالعات معنایی ساخت معنایی و کاربرد را با هم در نظر گرفتند.

در مورد استنباط احکام فقهی اصولیین تلفیقی از دو رویکرد صورت‌گرایی و نقش‌گرایی را اعمال کرده‌اند: نظیر همان کاری که لیچ در رویکرد خود با معنا انجام داده است. بدین صورت است که وی کاربردشناسی و معناشناسی را مکمل یکدیگر می‌داند و معنای کاربرد شناختی را همواره در رابطه با موقعیت گفتار - که شامل گوینده، شنونده، عمل پیام‌رسانی گفته، بافت، مکان و زمان کلام است - بررسی می‌کند. انتخاب چنین موضعی از جانب لیچ در واقع معرف دو رویکرد صورت‌گرایی و نقش‌گرایی است. (غربدفتری ۱۳۷۲، ص ۱۸۶)

## دلالت الفاظ

آنچه در معنی‌شناسی اسلامی مورد توجه است دلالت الفاظ یا رابطه لفظ و معنی است. اصولیین معتقدند الفاظ ذاتاً دلالت بر معانی خودشان ندارند، یعنی دلالت آنها بر معانی‌شان مانند دلالت دود بر آتش نیست. چرا که اگر چنین باشد همه انسانهای روی کره زمین باید با شنیدن هر لفظی از هر زبانی، معانی آن را به خوبی بفهمند، حال آنکه مثلاً فارسی زبانان معانی الفاظ انگلیسی و یا فرانسه را نمی‌فهمند. بنابراین دلالت هر لفظی بر معنای خودش باید ناشی از قرار دادن آن لفظ برای معنایش توسط واضع آن لغت باشد. از این روست که دلالت لفظی از اقسام دلالت وضعی (قراردادی) است، و آنکه مورد علاقه زبان‌شناس است این نوع دلالت است.

### مقوله‌های ابهام‌پذیر

#### ۱- حقیقت و مجاز

با وضعی بودن رابطه لفظ و معنی دو مفهوم معنای حقیقی و مجازی (حقیقت و مجاز) از هم متمایز می‌گردند.

حقیقت در اصطلاح اصولیین لفظی است که در معنای وضع شده «ما وضع له» به کار رفته باشد؛ و مجاز لفظی است که در غیر معنای وضع شده «غیر ما وضع له» به کار رفته باشد. مثلاً کلمه مرد که برای جنس مذکر وضع شده است هرگاه به همین معنا به کار برده شود می‌گویند در معنای حقیقی استعمال شده است؛ ولی اگر این لفظ به زنی به خاطر کاری که در خور مردان است انجام داده باشد اطلاق شود، در این مورد کلمه «مرد» در معنای وضع شده به کار برده شده و معنای مجازی دارد.

(محقق داماد، ۱۳ ص ۲۹)

به اعتقاد اصولیین استعمال لفظ در معنای وضع شده حقیقت است و در غیر معنای وضع شده که نسبتی با معنای وضع شده دارد مجاز می‌باشد. آنها می‌گویند صحت استعمال مجازی منوط به اجازه واضع است که براساس علاقه‌های بیست و

پنج‌گانه که در علم بیان آمده است تعیین می‌گردد؛ (همانی ص ۱۷۵) ولی همین امر مستلزم این است که طبع و ذوق سلیم آن را بپذیرد. بنابراین وجود مناسبت و پذیرش ذوق سلیم دو ملاک برای به کار بردن الفاظ در معانی مجازی هستند: یعنی هر جا معنی مجازی با معنی حقیقی تناسب و وابستگی داشته باشد و طبع هم آن را بپسندد، استعمال مجازی صحیح است و هر جا چنین نباشد صحیح نیست. در مجاز علاوه بر وجود علاقه و مناسبت میان معنای حقیقی یا مجازی باید قرینه‌ای نیز موجود باشد تا ذهن شنونده را از معنای حقیقی به سوی معنای مجازی سوق دهد. این نوع قرینه را قرینه گرداننده یا صارفه گویند.

## ۲- مشترک لفظی

در مشترک لفظی (واژه‌های چند معنا) نیز برای رفع ابهام به قرینه نیازمند است تا گوینده به وسیله آن از میان معانی متعدد یکی را انتخاب کند و از سخن خود ابهام را دور سازد و شنونده نیز به کمک این قرینه همان معنی را بفهمد. این قرینه را قرینه معینه گویند. زیرا تعیین کننده یک معنی از میان معانی متعدد آن لفظ است. مانند واژه عین در عربی که دارای چندین معناست.

بنابراین دو مقوله اشتراک لفظ و حقیقت و مجاز عوامل تولید ابهام در متن هستند و به کمک همین قرینه‌هاست که جملات می‌توانند ابهام زدایی شوند. از نظر اصولیین قرینه‌ها اقسامی دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

قرینه لفظیه یا مقالیه (بافت زبانی)

قرینه

معینه

قرینه حالیه (بافت موقعیت)

صارفه

با توجه به مطالبی که پیرامون حقیقت و مجاز بیان شد، به طور کلی انسان نسبت

به معنای یک لفظ سه حالت ممکن است داشته باشد.

۱- گاهی انسان یقین دارد که یک لفظ برای معنای خاصی وضع شده است مثل "شیر" برای حیوان درنده، در این صورت استعمال شیر در این معنا حقیقت خواهد بود.

۲- گاهی انسان یقین دارد که یک لفظ برای معنای خاصی وضع نشده است. در این صورت میان معنای حقیقی آن لفظ و این معنا اگر مناسبتی و علاقه‌ای باشد مانند (حیوان درنده و مرد شجاع) استعمال آن لفظ در این معنا وضع نشده صحیح و مجاز است و اگر مناسبتی نباشد استعمال غلط است.

۳- گاهی انسان تردید دارد که آیا یک لفظ برای یک معنای خاص وضع شده است یا نه؟ در نتیجه نمی‌داند که آیا استعمال این لفظ به معنای حقیقی است تا محتاج به ارائه قرینه نباشد یا مجازی است تا قرینه‌ای اقامه شود؟  
با توجه به سه نوع نگرش نسبت به معنای الفاظ که در بالا ذکر گردید سه نوع متن در برابر آدمی قرار می‌گیرد:

۱- نص: سخنی است که به وضوح بر معنای خاصی دلالت می‌کند به طوری که احتمال هیچ معنای دیگری نمی‌رود. مانند «احل الله البيع» که به صراحت بر حلال بودن خرید و فروش دلالت دارد.

۲- ظاهر: سخنی است که در عین دارا بودن معانی گوناگون، یکی از معانی، آشکارتر و احتمال آن قوی‌تر است، به طوری که در نزد عموم عقلا، همین معنا از آن استنباط می‌شود. و چه بسا هیچ توجهی به سایر احتمالات نمی‌شود. مانند «اقیموا الصلوة» که فرمان به اقامه نماز است و ظهور در وجوب دارد؛ هر چند احتمال استحباب یا اباحه نیز وجود دارد. آنچه مراد را می‌رساند و احتمال یکی از معانی را تقویت می‌کند ظهور است.

۳- مجمل: به سخنی گفته می‌شود که دارای معانی متعددی باشد ولی هیچ یک از آنها آشکارتر از دیگری نباشد، به نحوی که عموم عقلا در برخورد با آن دچار حیرت و سرگردانی می‌شوند. مانند عبارتی که در جواب سوال از افضلیت علی بن

ابی طالب (ع) و عمر بن خطاب گفته بود: مَنْ بِنْتِهِ فِي بَيْتِهِ (کسی که دختر او در خانه اوست). در این جمله ضمیری که مرجع آن پیامبر (ص) است مشخص نیست. اگر ضمیر اول به پیامبر ارجاع گردد، کسی که دختر رسول اکرم در خانه اوست حضرت علی (ع) می باشد، ولی اگر ضمیر دوم به رسول الله بازگردد، کسی که دخترش در خانه پیامبر است عمر بن خطاب می باشد.

البته اگر قرینه‌ای بر تعیین مراد از مجمل و ترجیح یکی از احتمالات پیدا شود سخن از اجمال خارج خواهد شد. با وجود این، یک سخن ممکن است از یک جهت نص و از جهت دیگر ظاهر و یا مجمل باشد. به عنوان مثال آیه شریفه «و احل الله البيع» ممکن است از حیث دلالت بر حلال بودن خرید و فروش، و از حیث دربر گرفتن تمام انواع و افراد خرید و فروش ظاهر و از حیث دلالت بر حلیت وضعی یا تکلیفی مجمل قلمداد شود. (هادوی تهرانی، ص ۲۸۰)

جملات نص که در معنای حقیقی بکار رفته‌اند، در پردازش ضرورتاً هیچ مشکلی ندارند، اما جملات ظاهر باید با کمک قراین زبانی و غیرزبانی و سایر دلایل که از حجیت برخوردار هستند رفع ابهام شوند؛ ولی در جملات مجمل تردید همچنان باقی می ماند که معنی جمله کدامیک از معنای محتمل می باشد.

### ارتکاز زبانی

در علم اصول فقه درباره چگونگی فهم معنای حقیقی راههای مختلفی را عرضه می کنند که همه آنها ریشه در ارتکاز زبانی اهل زبان دارند. ارتکاز زبانی که به عنوان مهمترین روش تشخیص معنای حقیقی کلمه در اصول فقه مطرح است، معنایی است که به طور ناخودآگاه در ذهن گویشور یا اهل زبان رسوخ پیدا می کند. البته روشن است که تحلیل معنای دقیق یک یا چند عبارت گاهی بیش از فهم ارتکازات زبانی می طلبد.

فرایند تکوین ارتکاز زبانی چنین است که هر فردی از افراد بشر در میان جمعیتی زندگی می کند چه از آغاز طفولیت همراه آنها باشد، چه بعدها به میان آن قوم

مهاجرت کرده باشد، ناگزیر است که از همان الفاظ و کلماتی که میان آنها متداول است، برای افاده مقاصدش استفاده کند. معانی این الفاظ کم‌کم در اثر انس فراوان در ذهن وی مرتکز شده و ریشه می‌دواند؛ به طوریکه هرگاه آن لفظ را می‌شنود، معنای خاص آن به ذهن او تبادر می‌کند، این در حالی است که هیچ التفات و توجهی به آن معانی نیست بلکه چه بسا به طور کلی غافل از آن است، اما آن معنا در ذهن او هست. این گونه علم اجمالی از ویژگی ارتکازی یا شهودی برخوردار است. اما بطور تفصیلی و با همه خصوصیات در ذهنش حاضر نیست. یعنی هنگامی که لفظ را می‌شنود، معنای ارتکازی، بدون نیاز به قرینه، در ذهنش حضور می‌یابد. علمای اصول فقه راههای متعددی برای راهیابی به ارتکاز زبانی پیشنهاد کرده‌اند که معتبرترین و متقن‌ترین آنها تبادر است.

### اصل تبادر

تبادر در لغت یعنی پیشی گرفتن و سبقت کردن، و در اصول فقه منظور این است که لفظی در موقعیت‌های مختلف بدون قرینه به کار رود و اهل زبان در همه آن موقعیت یک معنی از آن بفهمند این پیش افتادن معنی که از میان سایر معانی زودتر به ذهن خطور می‌کند، تبادر گویند. تبادر نشانه آن است که لفظ در آن معنی وضع شده و حقیقت است؛ زیرا اگر آن معنی حقیقی نبود، به این زودی و با این سادگی و جلوتر از هر معنایی دیگر به ذهن نمی‌آمد. این است که اصولیین می‌گویند تبادر علامت حقیقت است.

مثلاً شخص فارسی زبان، نمی‌داند که در زبان عربی کلمه «ماء» برای چه معنایی وضع شده است، اما ملاحظه می‌کند که عربها وقتی کلمه «ماء» را بدون هیچ قرینه‌ای به کار می‌برند و ذهن مخاطبشان متوجه آن «مایع شفاف بی‌رنگ و بی‌طعم و بی‌بو» می‌شود و آن معنی تبادر می‌کند، می‌فهمد که کلمه ماء در زبان عربی معنایش «آب» است. (محقق داماد، ص ۲۹)

مسئله تبادر، در واقع همان موضوعی است که چامسکی تحت عنوان شم زبانی



در قالب نظریه زایشی در زبان‌شناسی مطرح کرد. یکی از تفاوت‌هایی که نظریات چامسکی با نظریات قبلی دارد نقشی است که وی برای «شم» یا قضاوت‌های اهل زبان قائل شده است. شمّ زبانی همان تصور ذهنی اهل زبان از دستور زبان است که بخشی از توانش زبانی وی را تشکیل می‌دهد. چامسکی معتقد است که در تحلیل زبانی، قواعد به دست آمده باید منطبق با شمّ زبانی گویندگان باشد. از نظر او ممکن است دو دستور زبان در تولید مجموعه واحدی از جمله‌ها در عین اینکه از لحاظ کفایت توصیفی برابرند به یک اندازه ضعیف باشند، در این صورت آن دستور زبانی که با شم اهل زبان در رابطه با تعیین ابهام ساختاری، دستوری بودن یا نبودن، هم معنا بودن یا نبودن جمله‌ها مطابقت داشته باشد در توصیف دستوری نیرومندتر است. (عزبدفتری، ص ۱۵۴)

اما چامسکی با توجه به انتخاب محوریت نحو در تحلیل‌های زبانی از شم زبانی اغلب در دستوری بودن و یا نبودن جملات استفاده می‌کند و چنین معیاری را در معناشناسی برای رفع ابهام و دیگر مسائل معنی شناختی که در حوزه کار او نیست به کار نمی‌گیرد. به اعتقاد نگارنده اگر چامسکی به جای نحو، به معناشناسی می‌پرداخت و همین رویکرد شم زبانی را که متأثر از دیدگاه دکارتی است در تحلیل‌های معنایی به کار می‌بست همان راهی را می‌رفت که اصولیین ما رفته‌اند. زیرا براساس نظریه چامسکی، معنی‌شناسی به عنوان بخشی از دستور زبان مشمول نظریه زبانی است و از سوی دیگر دستور زبان هم توصیف توانش زبانی است، بنابراین معنی‌شناسی هم باید توصیفی از توانش زبانی باشد که ریشه در شم زبانی دارد. منتها چامسکی به دلایلی که قبلاً بیان شد، اساساً معنا را کنار گذاشته و محوریت دستور زبان را به نحو داده است؛ کما اینکه در قلمرو نحو دستوری بودن یا نبودن جملات با همین معیار شم زبانی تعیین می‌شود. چنین رویکردی برای نظریه زبانی که معنا را محور دستور زبان قرار دهد بسیار کارآمد و مفید خواهد بود.

البته اغلب فلاسفه و زبان‌شناسان مبنا قرار دادن شم زبانی گوینده بومی را یکی از موارد بسیار مشکوک نظریه چامسکی می‌دانند. گفته می‌شود شم زبانی غیرعلمی و

غیرقابل مشاهده مستقیم، متغیر و غیرقابل اعتماد است. نیل اسمیت دیردری ویلسون در کتاب «زیانشناسی نوین، نتایج انقلاب چامسکی» به این نکته اشاره می‌کند و می‌نویسند: که ظاهراً این اعتراض معتبر علمی نیست. زیرا کشف قواعد زبانی دقیقاً قابل قیاس با کشف قواعد یک بازی اختراعی کودکان است که هنوز قواعد آن به دست نیامده و به کمک پرسش‌هایی از کودکان درباره قابل قبول بودن حرکت‌ها، حرکت‌های خوب، بد، حرکت‌های خطرناک یا نامناسب و غیره قواعد آن کشف می‌شود. در غیر این صورت با چه شیوه دیگری می‌توان به کشف قواعد نانوشته پرداخت؟ (اسمیت و دیردری، ۱۳۶۷، ص ۳۶)

### شم زبانی در معنی شناسی

چنانکه در پیشینه بحث بیان شد در معنی‌شناسی کمتر از شم زبانی سخن به میان آمده است تا در ابهام‌زدائی مورد استفاده قرار گیرد. مثلاً ارجاع (reference) یک نوع رابطه معنایی بین عناصر زبان است که باعث انسجام متن می‌گردد. اما اگر ارجاع یک ضمیر در یک متن مرجع‌های متفاوت و متعددی داشته باشد منجر به ابهام و تعبیرهای مختلف در متن می‌شود. این نوع ابهام چنان است که یکی از معانی محتمل بر بقیه معانی به دلیل شمّ زبانی ارجحیت پیدا می‌کند. چنانچه گفته شد این کشف از طریق تبادر حاصل می‌شود.

زیانشناسان اولین تعبیری که به ذهن‌خطور می‌کند برداشت قطعی (strict reading) و بقیه تعبیر را «برداشت غیرقطعی» (sloppy reading) می‌نامند. مثلاً برای جمله زیر که ارجاعات متعددی دارد تعبیرهای متفاوتی می‌توان ارائه داد:

علی مادرش را دید؛ حسن هم همچنین، اما مرتضی نه.

اولین تعبیری که به ذهن می‌رسد این است:

«علی مادر خود را دید و حسن هم مادر علی را دید. اما مرتضی مادر علی را

ندید».

بقیه تعبیر برحسب اینکه ضمایر به کدام مرجع ارجاع یابند به گونه‌های متفاوتی

در ذهن به وجود می‌آیند که همگی از نوع برداشت غیرقطعی هستند. این تعبیرها عبارتند از:

- «علی مادر خود را دید، حسن هم مادر خود را دید اما مرتضی مادر خود را ندید».

- «علی مادر خود را دید حسن هم مادر خود را دید اما مرتضی مادر حسن را ندید».

- «علی مادر خود را دید حسن هم مادر خود را دید اما مرتضی مادر علی را ندید».

ترجیح تعبیر اول بر بقیه تعبیرها به اصطلاح اصولیین براساس اصل تبادل صورت گرفته است که برای محتمل‌ترین تعبیر به کار می‌رود. (هورنشتاین، ص ۲۵-۲۷)  
ولی سؤال مهمی در اینجا مطرح می‌شود و آن اینکه آیا هر تعبیر و تفسیری که به ذهن گوینده خطور کند قابل قبول است؟ تا آنجا که بررسی‌ها نشان می‌دهد زبان‌شناسان در این زمینه سخنی به میان نیاورده‌اند ولی اصولیین پاسخ می‌دهند: خیر؛ تفسیری معتبر است که از نظر مخاطب محرز باشد که مورد قصد گوینده است. یعنی دانش پیشین شنونده از گوینده و شرایط زمانی و مکانی است که به بیان قصد گوینده کمک می‌کند. در اصول فقه این مؤلفه‌ها، به نام اسباب النزول و شأن نزول آیات قرآن یاد می‌شود.

اینکه چرا اولین تفسیر محتمل‌ترین تفسیر مناسب است، اصولیین می‌گویند چون هر دو گوینده و شنونده در برقراری ارتباط منافع مشترکی دارند، بنابراین برآنند که فرایند ارتباط را با رعایت اصولی تسهیل نمایند و بر این اساس شنونده فرض بر این می‌دارد که قصد گوینده همان است که از ظاهر فهمیده می‌شود مگر اینکه دلیلی برخلاف آن باشد. آنها پیش فرض نظریه تبادل را «اصل بیان المتکلم» می‌دانند که بر طبق آن گوینده می‌خواهد مقصودش را بیان کند و انتظار دارد که شنونده هم پیام او را دریافت نماید.

در صورتیکه هیچ قرینه‌ای در کار نباشد، بر طبق نظریه تبادل اگر دو

یا چند تفسیر ممکن از یک جمله وجود داشته باشد کاربرد حقیقی نسبت به مجازی در اولویت قرار می‌گیرد. تفسیری در اثر تبادر به ذهن می‌رسد که مطابق وضع بوده و به معنای حقیقی نزدیک باشد. اگر دلیلی برخلاف معنای حقیقی وجود داشته باشد تفسیر مجازی نزدیک‌ترین تفسیر به معنای حقیقی است. (بونس علی ۲۰۰۰ ص ۶۸-۶۹)

#### نتیجه:

با این توضیحات اگر یک بار دیگر به منابع زبانشناختی در مورد پدیده ابهام مراجعه کنیم و مجدداً آن را مورد بررسی قرار دهیم، براساس نظریه شَمّ زبانی چامسکی، دیگر ابهام‌های ساختاری و گشتاری و سایر ابهام‌ها دیگر مبهم نیستند. زیرا این معیار یعنی استفاده از شَمّ زبانی یا به اصطلاح علمای اصول، «تبادر»، بخوبی از عهده رفع ابهام برمی‌آید. به عنوان مثال گفته می‌شود که عبارت «زن و مرد جوان» دارای ابهام است. یعنی دو معنا از آن به ذهن متبادر می‌شود: یکی اینکه صفت جوان، هم به مرد و هم به زن منتسب می‌شود یعنی «زن جوان و مرد جوان» و دیگر اینکه، صفت جوان، فقط به مرد اطلاق می‌گردد. یعنی «زن غیر جوان و مرد جوان». برای حل این مسئله باید از دیدگاه تفسیری یعنی منظور گوینده باید به مسئله نگریست. حقیقت امر این است که هیچ اهل زبانی برای القاء مفهوم «زن غیر جوان و مرد جوان» از عبارت «زن و مرد جوان» استفاده نمی‌کند. و هیچ شنونده عاقلی هم با شنیدن عبارت فوق چنین تعبیری به ذهنش خطور نمی‌نماید، و چنانچه گوینده قصد تفهیم چنین معنایی هم داشته باشد قطعاً چنین عبارتی را به کار نمی‌برد. در صورتی که گوینده قصد بیان غیر جوان بودن مرد و جوان بودن زن داشته باشد آنرا به صورت دیگری بیان می‌کند و یا قرآینی دال بر غیر جوان بودن زن می‌آورد.

همچنین است در مورد سایر ابهام‌های زبانی. مثلاً گفته می‌شود که جمله «تنبیه حسن بی مورد بود» به دلیل داشتن دو معنای متفاوت مبهم است. یعنی معلوم نیست که منظور از تنبیه، تنبیه کردن است یا تنبیه شدن؛ به بیان دیگر، حسن نقش

مفعولی دارد یا فاعلی؟ اگر از دیدگاه معنایی به آن نگاه کنیم می بینم اساساً جمله «تنبیه کردن حسن بی مورد بود» غلط است. زیرا یک جمله ناقص است و احتیاج به مفعول دارد؛ و بدین سان جمله فوق به معنای «تنبیه شدن حسن» صحیح است؛ نه تنبیه کردن حسن. ولی اینکه گفته می شود «تنبیه حسن بی مورد بود» مبهم است از نظر دستوری است نه معنایی؛ ولی ابهام یک مقوله معنایی است نه دستوری. بنابراین از لحاظ معنایی هیچ ابهامی بر این گونه جملات مترتب نیست.

### منابع:

- ۱- اسمیت، نیل و ویلسون، دیر دری. زبان شناسی نوین نتایج انقلاب چامسکی، ترجمه ابوالقاسم سهیلی و دیگران، تهران، آگاه، پاییز ۱۳۶۷.
- ۲- پالمر، فرانک. نگاهی تازه به معنی شناسی، ترجمه کورش صفوی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۶۶.
- ۳- دبیر مقدم، محمد. زبان شناسی نظری، پیدایش و تکوین دستور زایشی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۸.
- ۴- عزیدفتری، بهروز. درباره نوآم چامسکی (ترجمه و تالیف)، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۷۲.
- ۵- فیض، علیرضا. مبادی فقه و اصول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
- ۶- محقق داماد، سیدمصطفی. مباحثی از اصول فقه، دفتر اول مباحث الفاظ، ص ۴۲.
- ۷- مظفر، محمدرضا. اصول فقه (جلد اول) ترجمه علیرضا هدایی، تهران: انتشارات حکمت، چاپ چهارم، ۱۳۷۶.
- ۸- هادوی تهرانی، مهدی. مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم، قم، مؤسسه فرهنگ خانه خرد، ۱۳۷۷، ص ۲۹۸.
- ۹- همائی، جلال الدین، معانی و بیان، تهران مؤسسه نشر هما، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- 10- Cruse, D.A. (1986) Lexical Semantics. Cambridge University Press.
- 11- Hornstein, Norbert (1994) Logical form. Sloppy reading pp. 92-96.
- 12- Katz, J. J. & Fodor J.A. (1963) The structure of a semantic theory Langue 39, 170-210
- 13- Kempson, Ruth M. (1977) Semautic theory. Combridge University Press.

- 14- kooij, J.G(1971) Ambiguity in Natural language. Amsterdam, Netherland, North-Holland Publishing Company.
- 15- Leech, Geoffrey. N(1983) Principles of Pragmatics. Longman, P.1.
- 16- Leech, G.(1981) Semantics. Harmondsworth, Penguin, P.14.
- 17- Lyons, J. (1995) Linguistic Semantics, An introduction Cambridge University Press. P. 239.
- 18- Yunis Ali, MM.(2000) Medieval Islamic Pragmatics. Sunni Legal Theorist,s Models of Textual Communication. Curzon Press. PP.69-80.